



The Ramadan War, as the only civilizational war of the modern era

Seyed Saeid Mousavi Asl¹ 

1. Assistant Professor, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law and Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran. Email: mousaviasl@shirazu.ac.ir

Abstract

The modern era has experienced various wars that have typically taken place within the identity and civilizational boundaries of modernity. From religious wars to national wars between European countries and finally world wars that are ideological in nature, all of them have been realized within modern civilization, and none of them have the capacity and claim to transcend the ideals and goals of modern culture and civilization, and their historical and civilizational perspective is modernity. The aggression of the United States and the Zionist regime against Iran in the month of Ramadan in the year 1404 AH resulted in a sacred defense and all-out resistance on the part of the Iranian nation, which was called the Ramadan War. This war occurred in the course of the civilizational confrontation between Iranian culture and civilization and Western secular culture and civilization, which began specifically with the Islamic Revolution of Iran. Since this civilizational confrontation took place at various levels and dimensions, political, economic, cultural, scientific, technological and military, and within the context of a civilizational order, the Ramadan War also acquires a civilizational nature as the military confrontation point of this civilizational confrontation, and therefore is the only civilizational war of the modern period that is the context of a confrontation of thought and culture with Western civilization, which has a tradition, identity and history distinct from this civilization. The Ramadan War is a military confrontation of civilization that has presented numerous ideological plans for human life on earth since the Age of Enlightenment and ultimately, in the contemporary period, is faced with a crisis of nihilism with an emerging civilization that is based on the Iranian-Islamic tradition and promises to liberate humanity from the metamorphosis of Western nihilism.

Keywords: Ramadan War, Sacred Defense, Civilizational War, Iranian-Islamic, Western, Secular.

Volume info

Vol. 5
Series: 18
Summer 2026

Article Type

Research Paper

Article History

Received:
09 May 2026

Revised:
22 June 2026

Accepted:
02 August 2026

Published:
05 August 2026

ISSN – E-ISSN

ISSN: 2980-8901
E-ISSN: 2821-1685



Cite this Paper: Mousavi Asl'S.(2026). The Ramadan War, as the only civilizational war of the modern era. *Journal of Interdisciplinary Civilizational Studies of the Islamic Revolution*. 5(18), 11-34. 10.47176/cir.2605.1400



Publisher:
Imam Hossein University.

 The Author(s).



جنگ رمضان، به مثابه یگانه جنگ تمدنی دوره مدرن

سید سعید موسوی اصل^۱

۱. استادیار، گروه حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

Email: mousaviasl@shirazu.ac.ir

چکیده

جنگ‌های دوره مدرن، از جنگ‌های مذهبی اروپا (قرون ۱۶ و ۱۷)، تا جنگ‌های ملی بین کشورهای اروپایی (قرون ۱۸ و ۱۹) و نهایتاً دو جنگ جهانی و سایر جنگ‌های پراکنده دوره معاصر که ماهیتی ایدئولوژیک داشتند، جملگی در درون مرزهای هویتی و تمدنی مدرنیته به وقوع پیوسته‌اند و هیچ یک از آن‌ها ظرفیت و داعیه فراروی از آرمان‌ها و غایات فرهنگ و تمدن مدرن و ایدئولوژی‌های آن را نداشتند. تجاوز آمریکا و رژیم صهیونیستی به ایران در ماه رمضان سال ۱۴۰۴ شمسی (جنگ رمضان)، دفاع مقدس و مقاومت همه جانبه‌ای را از طرف ملت ایران رقم زد که در امتداد مواجهه تمدنی فرهنگ ایرانی-اسلامی و فرهنگ سکولار غربی است که به طور خاص از انقلاب اسلامی ایران آغاز شده است. اینکه چرا جنگ رمضان به مثابه یک جنگ تمدنی قابل تعریف است، پرسشی اساسی است که تفاوت ماهوی آن را با سایر جنگ‌های مدرن معین می‌کند و در این مقاله بدان پرداخته شده است. این پژوهش بر اساس روش تحلیلی و مبتنی بر مطالعه تطبیقی تمدن‌های ایرانی-اسلامی و غربی و تحلیل لایه‌های تمدنی آن‌ها و چگونگی مواجهه این لایه‌ها و امتداد آن‌ها تا مقابله نظامی، به این نتیجه می‌رسد که جنگ رمضان به دلیل پیوند ضروری و تاریخی خود با این مواجهه تمدنی، ماهیتی تمدنی نیز پیدا می‌کند و از مرزهای هویتی و تمدنی مدرنیته فراتر می‌رود و مانند جنگ‌های دوران مدرن در درون این تمدن نیست، بلکه از خاستگاه تمدنی دیگری، در مواجهه با آن قرار می‌گیرد و از همین رو می‌توان گفت که تنها جنگ تمدنی (در امتداد دفاع مقدس هشت ساله) است که در عصر مدرن، به وقوع پیوسته است، چرا که تنها جنگی است که مصاف دو تمدن متمایز را به منصه ظهور می‌رساند. جنگ رمضان مقابله تمدنی است که از عصر روشنگری و با رویکردی سکولار، طرح‌های ایدئولوژیک متعددی را برای زیست انسان در زمین ارائه می‌کند و نهایتاً در دوره معاصر با بحران نیست انگاری مواجه می‌شود، با تمدنی نوظهور که مبتنی بر سنت ایرانی-اسلامی، نویدگر رهایی انسان از مسخ شدگی نیست انگاری غربی است.

کلیدواژه‌ها: جنگ رمضان، دفاع مقدس، جنگ تمدنی، ایرانی-اسلامی، غربی، سکولار، مدرن.

سال و شماره

سال ۵، پیاپی: ۱۸
تابستان ۱۴۰۵

نوع مقاله

مقاله پژوهشی

سابقه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۲/۱۹
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۰۴/۰۱
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۱۱
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۵/۱۴

شابا چاپی و الکترونیکی

شابا چاپی: ۸۹۰۱-۲۹۸۰
الکترونیکی: ۱۶۸۵-۲۸۲۱



استناد: موسوی اصل، سیدسعید (۱۴۰۵). جنگ رمضان، به مثابه یگانه جنگ تمدنی دوره مدرن؛ مطالعات میان‌رشته‌ای تمدنی

انقلاب اسلامی؛ ۵(۱۸): ۳۴-۱۱. [10.47176/cir.2605.1400](https://doi.org/10.47176/cir.2605.1400)



نویسندگان.

ناشر: دانشگاه جامع امام حسین (ع)



OPEN ACCESS

مقدمه

تعبیر «جنگ تمدنی» در دوره اخیر و مقارن با جنگ تحمیلی آمریکا و رژیم غاصب صهیونیستی علیه ایران، موسوم به جنگ رمضان، به منظورهای مختلفی مطرح می گردد؛ اما اگر بنا باشد با رویکرد تخصصی به این مفهوم توجه گردد، ضروری است به این مسئله مهم پرداخته شود که اساساً چگونه یک جنگ می تواند ماهیتی تمدنی پیدا کند. بی تردید دیدگاه های علمی مختلفی درباره تمدن وجود دارد که مبتنی بر هر یک از آن ها ماهیت، گستره و آغاز و انجام هر تمدنی در تاریخ نیز به گونه متفاوتی صورت بندی می گردد؛ اما آنچه مسلم است اینکه تمدن به ویژه در پیوند معنایی با فرهنگ، مقیاسی تاریخی دارد که از تفکر و به عبارت دیگر مبانی فکری و ارزشی؛ تا علوم و دانش ها؛ و همچنین جنبه های عینی و کاربردی حیات فردی و اجتماعی انسان و نهایتاً سبک زندگی را در برمی گیرد.

«فرهنگ و تمدن» یک منظومه فکری، فرهنگی، علمی و عملی از حیات انسانی است که لایه ها و ابعاد متعدد زندگی فردی و اجتماعی را پوشش می دهد و تجلی گاه رویکرد ویژه ای به انسان، جامعه و تاریخ است. این منظومه در بستر تاریخ متولد می شود، توسعه و تکامل پیدا می کند و احتمالاً در یک فرآیند تدریجی و نزولی به پایان تاریخ خود می رسد. در برخی از دیدگاه ها هر تمدنی ذیل سه گانه «تفکر، فرهنگ، تمدن» تبیین می گردد (Shafiei Sarvestani, 2013: 11) و برخی دیگر، سه لایه «مبانی فکری و ارزشی، علوم و دانش ها و نهایتاً جنبه های عینی و کاربردی» را در تکوین و تکامل هر تمدنی در نظر می گیرند (Zahed, 2012: 67).

می توان گفت که هر نظام اجتماعی الزاماً در راستای نیل به یک تمدن مستقل توفیق نمی یابد؛ مگر اینکه بتواند در بستر تاریخ، مبتنی بر مبانی فکری خویش، به توسعه علم و دانش در همه ابعاد حیات انسانی پردازد و آن را در عینی ترین لایه های زیست فردی و اجتماعی متجلی سازد و در نهایت یک سبک زندگی متمایز به بشریت عرضه کند و از یک مقیاس اجتماعی به یک مقیاس تاریخی و تمدنی ارتقا یابد. طی کردن این فرآیند، مستلزم آن است که مبانی فکری و ارزشی به عنوان هسته اصلی یک تمدن، ظرفیت بسط و تکامل را داشته باشد؛ بنابراین در صورتی می توان وصف تمدنی را برای موضوعی به کاربرد که چنین عمق و گستره ای را بتوان به آن نسبت داد؛ و از همین روست که نمی توان صرفاً با گستردگی جغرافیایی یا کشورگشایی سیاسی و نظامی، یا توسعه اقتصادی، مدعی یک تمدن متفاوت بود. چه بسا یک جامعه به طور کلی هویت اصیل خود را از دست

بدهد و ذیل فرهنگ و تمدن دیگری توسعه پیدا کند و در مقطعی از تاریخ نیز از حیث اقتصادی، سیاسی و نظامی به یک ابرقدرت جهانی و بلکه به یگانه قدرت برتر جهان تبدیل شود! به هیچ عنوان نمی‌توان برای چنین جامعه‌ای، مقیاسی تمدنی با یک هویت مستقل تعریف نمود و توسعه آن را حکایت گر شکل‌گیری و بسط یک تمدن جدید تلقی کرد.^۱

با عنایت به ملاحظات مذکور می‌توان گفت که به کارگیری تعبیر «جنگ تمدنی» نیز تنها در صورتی می‌تواند معنا داشته باشد و از پشتوانه منطقی و عقلانی برخوردار گردد که در پرتو تلقی فوق از فرهنگ و تمدن مطرح شود؛ به عبارت دیگر، زمانی می‌توان از «جنگ تمدنی» سخن گفت که مواجهه‌ای در سطوح عمیق حیات انسانی و نگرش‌های فکری و دانش‌های نظری و عملی رخ داده باشد؛ مواجهه‌ای که حداقل دو منظومه فکری، فرهنگی، علمی و عملی را رویاروی یکدیگر قرار دهد. صرف گستردگی جغرافیایی جنگ‌های نظامی و درگیری‌های سیاسی و اقتصادی، حتی اگر در مقیاس جهانی واقع گردد، نمی‌تواند جنگ تمدنی باشد.

البته باید بدین نکته توجه نمود که در تاریخ تحول تمدن‌های گوناگون، الزاماً ظهور تمدن جدید و سقوط تمدن قدیم، با جنگ رخ نمی‌دهد و این گونه نیست که ضرورتاً مواجهه تمدن‌های مختلف در طول تاریخ یک رویارویی تقابلی باشد. اتفاقاً ممکن است که کیفیت ارتباط تمدن‌هایی که در پی یکدیگر در تاریخ ظهور می‌کنند، به هیچ عنوان به یک رویارویی تقابلی نیانجامد. آنچه که تقابل و حتی جنگ تمدن‌ها را رقم می‌زند، ناسازگاری بینش و نگرشی است که تمدن‌ها در خصوص هویت انسان و برنامه‌ها و غایات حیات وی دارند؛ به تعبیر دیگر ناسازگاری هویتی است که فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را به تقابل با یکدیگر می‌کشاند و نهایتاً در نوک پیکان تقابل، به جنگ نظامی و حذف یکی توسط دیگری ختم می‌گردد. بر این اساس می‌توان گفت که صرف تفاوت هویتی دو فرهنگ و تمدن مختلف، به تقابل و جنگ بین آن‌ها نمی‌انجامد.

فرهنگ و تمدن مدرن، پس از دوره نوزایی در اروپا متولد می‌شود (Burckhardt, 2009: 343) و در دوره روشنگری بسط می‌یابد (Cassirer, 2016: 58) و به یک تمدن جهانی تبدیل می‌شود. از آغاز تکوین مدرنیته تاکنون که حدود پانصد سال می‌گذرد، تحولات اجتماعی و تاریخی بسیاری

^۱ این موضوع را به وضوح می‌توان در مورد کشورهایی چون چین و روسیه در دوره جدید نشان داد؛ جوامعی که هویت تاریخی خود را تا حد قابل توجهی از دست داده‌اند و در فرهنگ و تمدن مدرن (مدرنیته) هضم شده‌اند؛ هر چند که این کشورها ذیل تمدن مدرن، به یک ابرقدرت جهانی تبدیل شده‌اند.

رخ داده است؛ از تحولات علمی تا دگرگونی‌های شالوده شکن در فکر و فلسفه و همچنین تغییرات بنیادین و فراگیر در مناسبات زیست انسانی. در این میان یکی از مهم‌ترین رویدادها، درگیری‌ها و جنگ‌هایی است که از قرن شانزده تا کنون، در درون مرزهای این تمدن به وقوع پیوسته است. جنگ‌هایی که در برخی از موارد به برتری یک کشور بر سایر کشورها از حیث سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی و فرهنگی ختم شده و به تغییر ابرقدرت‌های جهان انجامیده است؛ اما همه این تحولات، به‌ویژه از دوره روشنگری (قرون هفده و هجده میلادی) تا کنون، در درون مرزهای هویتی، فرهنگی و تمدنی مدرنیته رقم خورده است. در این میان جنگ‌هایی رخ داده‌اند که تمامی اروپا را درگیر کرده است^۱ و یا جنگ‌هایی که کاملاً صبیغه دینی و اعتقادی داشته‌اند؛^۲ و یا جنگ‌هایی که از نظر گستره درگیری، موسوم به جنگ جهانی هستند؛^۳ اما هیچ یک از آن‌ها حکایت گر صف آرای دو تفکر و فرهنگ مختلف، در مقیاس تمدنی نیستند. همه این جنگ‌ها در دایره تمدنی غرب مدرن بوده‌اند و هیچ‌گاه یکی از اطراف آن، داعیه مواجهه تمدنی و تاریخی با مدرنیته را نداشته‌اند؛ چراکه اساساً از جنبه‌های مختلف، در درون این تمدن استقرار داشته‌اند.

می‌توان گفت که حتی انقلاب‌های متعددی که در قرن بیستم، یکی پس از دیگری رقم خوردند، به دنبال تحقق صورتی از ایدئولوژی‌های تمدن مدرن بودند و به همین دلیل مرزبندی تمدنی خارج از مدرنیته نداشتند. این در حالی است که انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ میلادی، پیامی متفاوت از نظم تمدنی و ایدئولوژی‌های سکولار مدرن به جهان منتقل کرد که بسیاری از اندیشمندان را متحیر نمود (Foucault, 2000: 24). این انقلاب نه تنها دنباله‌رو طرح‌های ایدئولوژیک مدرنیته نبود، بلکه برعکس هدف اولی و اصلی خود را نقد بنیادین و عبور از سبک و سیاق اندیشه و زیست غربی قرار داد و این جهت‌گیری را حتی قبل از پیروزی سیاسی، به‌صراحت از زبان بنیان‌گذار خود اعلام نمود (Khomeini, 2006: 160). به تبع چنین جهت‌گیری بود که در تاریخ انقلاب اسلامی، مواجهه‌ای همه‌جانبه و فراگیر در عرصه‌های مختلف فکری، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی، بین ایران و تمدن غرب شکل گرفت که این مواجهه در مقطعی در نوک پیکان خود به درگیری

۱ مثل جنگ هفت ساله که از ۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳ بین قدرت‌های بزرگ اروپایی رخ داد و امتداد آن به آمریکای شمالی و آسیای جنوبی کشیده شد.

۲ جنگ مذهبی ۳۰ ساله که از ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ میلادی بین جریان مسیحیت کاتولیک و مسیحیت پروتستان رخ داد.

۳ مثل جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸) و جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵)

نظامی نیز رسید؛ بنابراین می‌توان گفت که جنگ‌های ایران، پس از انقلاب اسلامی، صبغه‌ای تمدنی داشتند و این موضوع به‌طور ویژه در «جنگ رمضان» ظهور و بروز آشکاری داشت.

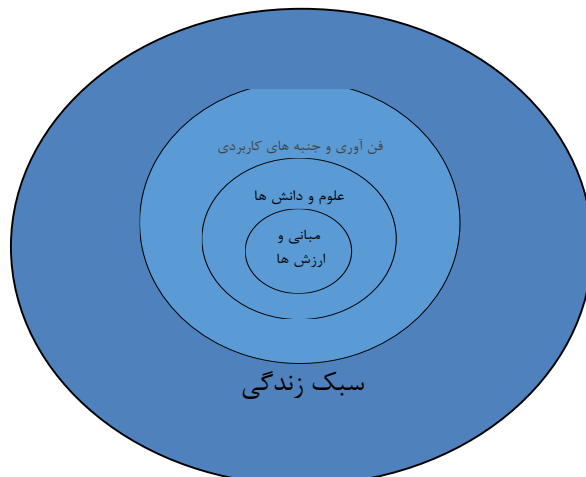
با عنایت به مباحث مذکور، پرسش اصلی این مقاله آن است که «چرا جنگ رمضان، به‌عنوان یک جنگ تمدنی و بلکه تنها جنگ تمدنی دوران مدرن قابل طرح است؟» فرضیه این پژوهش نیز آن است که «جنگ رمضان، نوک پیکان یک مواجهه تمدنی است که از انقلاب اسلامی ایران، بین فرهنگ و تمدن غربی از یک طرف و فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی از طرف دیگر، آغاز شده است و در این مواجهه، دو تمدن در لایه‌های مختلف خود، اعم از سطوح بینشی، دانشی، عینی و سبک زندگی در برابر یکدیگر صف‌آرایی کرده‌اند.»

در این مقاله با روش تحلیلی و مبتنی بر رویکرد تمدنی، ابتدا به معرفی یک مدل، به‌عنوان مدل مختار تحلیل فرهنگ و تمدن پرداخته می‌شود و بر اساس آن، ابعاد، گستره و لایه‌های فرهنگ و تمدن مدرن و فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی مورد بررسی تطبیقی قرار می‌گیرد و در ادامه با تحلیل مفهوم جنگ تمدنی، به اثبات این فرضیه پرداخته می‌شود که تنها جنگی که در دوره مدرن به مثابه یک جنگ تمدنی قابل طرح است، جنگ رمضان (در امتداد جنگ‌های تحمیلی هشت ساله و دوازده روزه پس از انقلاب اسلامی) است.

اثبات تمدنی بودن جنگ رمضان در این پژوهش با این روش تحلیلی و برهانی صورت گرفته است که در گام اول به تبیین و تحلیل مواجهه ایران اسلامی و فرهنگ سکولار غربی پرداخته شده است که مقیاسی تمدنی دارد و از انقلاب اسلامی ایران آغاز شده است؛ در گام دوم این نکته اثبات شده است که تحقق جنگ رمضان، در امتداد تاریخی و انضمامی این مواجهه تمدنی است؛ و در گام آخر این استنتاج صورت گرفته است که جنگ رمضان ماهیتاً یک جنگ تمدنی است که مرزهای تقابل، صبغه هویتی و تمدنی دارد و دو طرف در محدوده یک تمدن قرار نمی‌گیرند، بلکه هر یک از طرفین، محور تمدنی مستقل است که اگر بخواهند به حیات تمدنی خود ادامه دهند، امکان ادغام در طرف مقابل را ندارند.

۱- مدل تبیین و تحلیل فرهنگ و تمدن

درباره تبیین یک فرهنگ و تمدن مدل‌های مختلفی قابل ارائه است که هر یک از آن‌ها مبتنی بر مبادی و مبانی فلسفی، تاریخی و علمی خاصی شکل گرفته‌اند؛ اما به نظر می‌رسد که مدلی که در شکل شماره ۱ ارائه می‌گردد برای تبیین تمدن‌های مختلفی که در تاریخ بشر شکل گرفته‌اند تا نهایتاً به فرهنگ و تمدن مدرن ختم شده است، مدل نسبتاً جامعی باشد و به همین دلیل در این پژوهش مبنای تحلیل تمدنی قرار خواهد گرفت. در این مدل، بنیادی‌ترین لایه و به تعبیر دیگر هسته مرکزی و اصلی هر فرهنگ و تمدنی، مبانی فکری و ارزشی آن است که ریشه آن تمدن را شکل می‌دهد. در لایه بعدی، علوم و دانش‌های آن تمدن هستند که مبتنی بر هسته مرکزی و در راستای آن شکل می‌گیرند و توسعه می‌یابند. در لایه سوم، جنبه‌های عینی و کاربردی و فناوری‌ها و مهارت‌های آن تمدن است که بر اساس علوم و دانش‌های آن شکل می‌گیرد و بسط می‌یابد؛ و نهایتاً در بیرونی‌ترین سطح هر تمدنی که عینی‌ترین ظهور و بروز آن تمدن و درواقع تجلی تام و تمام آن در تاریخ بشر به حساب می‌آید، سبک زندگی است. تمامی اجزا و ابعاد یک تمدن در هماهنگی نظام‌مند با یکدیگر هستند و سطوح و لایه‌ها نیز رابطه متقابل دارند. این گونه نیست که فقط لایه‌های بیرونی‌تر از سطوح درونی متأثر بشوند و تأثیری بر آن‌ها نگذارند، بلکه تأثیر و تأثر متقابل است؛ اما جهت اصلی بسط و توسعه یک تمدن از درون به بیرون است.

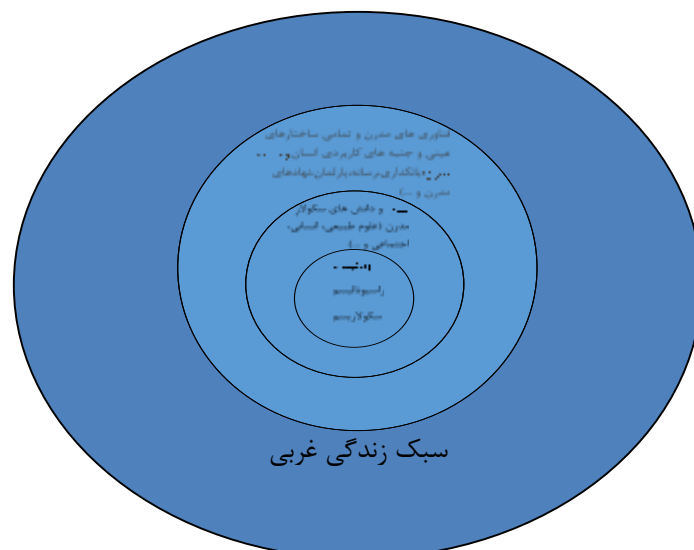


شکل شماره ۱

بر اساس مدل مفهومی و چارچوب نظری مذکور، می‌توان هر تمدنی در تاریخ بشر را تبیین و تحلیل نمود و از آنجا که مسئله اصلی این پژوهش، بر فرهنگ و تمدن مدرن و همچنین فرهنگ و تمدن اسلامی تمرکز دارد، از بین تمدن‌های متعددی که در طول تاریخ ظهور و افول داشته‌اند، به تبیین این دو تمدن و بررسی تطبیقی آن‌ها پرداخته می‌شود.

۲- بررسی تطبیقی تمدن‌های غربی و اسلامی

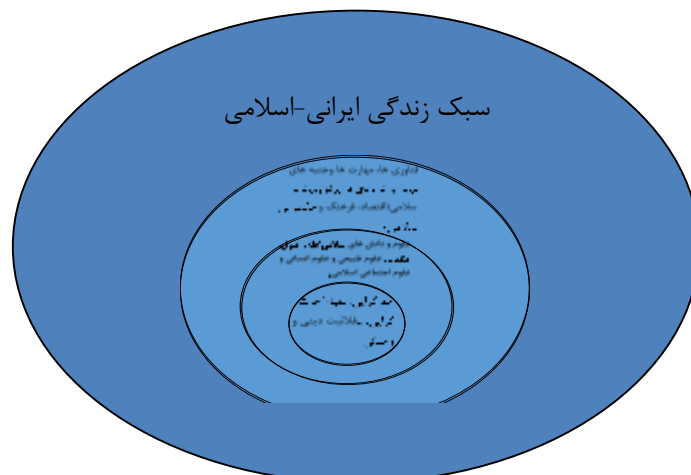
فرهنگ و تمدن غربی، به‌عنوان آخرین صورت تمدنی ارائه شده به تاریخ، بعد از دوره رنسانس اروپا متولد شد و با پشت سر گذاشتن دوره روشنگری توفیق یافت که مبانی فکری خود از جمله اومانیسم، راسیونالیسم و سکولاریسم را در ساحت علوم و دانش‌های مختلف بسط داده و بر اساس آن‌ها، نظام اجتماعی و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی خود را ابتدا در اروپا و پس از آن در سایر نقاط جهان توسعه دهد (Cassirer, 2016: 314 & 372). این تمدن با داعیه جهاننداری و جهانگیری در زمان محدودی با بهره‌گیری از ابزارها و ظرفیت‌های مختلف، فناوری را در گسترده‌ترین صورت تاریخی آن، با عنوان «تکنولوژی»، بر تمامی ابعاد حیات بشر مستولی نمود و سبک متفاوتی از زندگی را برای انسان تصویر کرد (Chomsky, 2008: 220).



شکل شماره ۲

اما در خصوص فرهنگ و تمدن اسلامی باید گفت که در تاریخ بشر، از تمدنی با همین عنوان سخن گفته می‌شود که برخاسته از مبانی و ارزش‌های دین مبین اسلام بود و توفیق یافت که در قرون میانه (به‌ویژه از قرن سوم تا هفتم و همچنین از قرن نهم تا دوازدهم هجری) گستره وسیعی از جهان را تحت اشراف لایه‌های تمدنی خود قرار دهد، اما از یک طرف نمی‌توان گفت که فرهنگ و تمدن اسلامی در تاریخ مذکور، علی‌رغم تمامی آثار و برکات فوق‌العاده خود، در تعیین بخشی به اندیشه و حیات اسلامی در تمامی ابعاد و سطوح خود به‌صورت کامل ظهور و بروز پیدا کرده است و می‌تواند نماینده جامعی برای معرفی حیات نبوی و علوی^(ع) در تاریخ بشر باشد.

از طرف دیگر آنچه از میراث تمدنی اسلامی در ایران باقی مانده بود، پس از مواجهه تمدنی جهان اسلام و غرب در آغاز دوره معاصر، در مسیر بسط لایه‌های تمدنی مدرنیته در جهان، چالش‌های اساسی شد و با نوعی انفعال و غفلت نسبت به ریشه‌های فکری و فرهنگی خود، در حاشیه جهان مدرن قرار گرفت؛ این انقلاب اسلامی ایران بود که مبتنی بر بینش تمدنی امام خمینی رحمه الله علیه، انفتاحی در تاریخ ایجاد کرد (Kachouyan, 2012: 51) و زمینه شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی را فراهم نمود (Parsania, 1997: 345)؛ تمدنی که مبتنی بر سنت ایرانی-اسلامی در حال بسط لایه‌های تمدنی خود در منطقه و جهان است (Kalantari, 2011: 56). شکل شماره ۳ تصویری کلان از این لایه‌ها را نشان می‌دهد.



شکل شماره ۳

همان‌گونه که در شکل شماره ۳ مشاهده می‌شود، لایه‌های فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی، از هسته مرکزی آن که شامل مبانی فکری و ارزشی الهی و اسلامی است، ریشه می‌گیرند و آن‌ها را در علوم و دانش‌های مختلف اشراق می‌نمایند. باید عنایت داشت که علوم و دانش‌های اسلامی صرفاً به دانش‌های کلاسیک اسلامی چون فقه، اصول، حکمت، تفسیر، حدیث، عرفان و کلام، آن‌گونه که از میراث ارزشمند صدر اسلام تاکنون برای ما باقی مانده است محدود نمی‌شوند، بلکه علوم و دانش‌های جدیدی که در جهان معاصر و در راستای بسط معارف اسلامی در حوزه نظام‌های عینی اجتماعی، چون نظام سیاسی، نظام فرهنگی، نظام اقتصادی، نظام حقوقی-قضایی و... شکل گرفته‌اند و در حال گسترش هستند را نیز در برمی‌گیرد (Parsania, 1997: 133).

در پرتو مبانی، علوم و دانش‌ها، گستره وسیعی از جلوه‌های عینی و کاربردی، فناوری‌ها و مهارت‌ها و همچنین نهادها و ساختارهای اجتماعی نیز شکل می‌گیرند و توسعه پیدا می‌کنند که صورتی دینی و الهی دارند و از نظر میراث تمدنی، بر سنت ایرانی-اسلامی استوارند؛ مجموعه تعیناتی که در پرتو بینش تمدنی ایرانی-اسلامی ظهور و بروز می‌یابند، نظامی از حیات انسانی را در ابعاد فردی، اجتماعی و تاریخی شکل می‌دهد که به آن سبک زندگی ایرانی-اسلامی گفته می‌شود و بیرونی‌ترین لایه فرهنگ و تمدن اسلامی است (Zahed, 2013: 72).

پرواضح است که تفاوت ماهوی تمدن‌های مختلف در تاریخ، بیش و پیش از هر چیز، به تمایز در مبانی فکری و ارزشی آن‌ها بازمی‌گردد و بدین ترتیب می‌توان ادعا کرد که نسبت تمدن‌ها به یکدیگر نیز به نسبت همین مبانی بازمی‌گردد؛ به عبارت دیگر الزاماً تمایز بین تمدن‌ها منجر به یک نسبت تقابلی بین آن‌ها نمی‌شود. همین که تمدنی به حیث مبنایی با تمدنی دیگر متفاوت باشد، جهت‌گیری توسعه و تکامل آن‌ها در بستر تاریخ و نهایتاً سبک و سیاق زندگی انسانی را متمایز می‌کند، اما این تمایز ضرورتاً تقابل نیست و ممکن است دو فرهنگ و تمدن مختلف علی‌رغم تفاوت با یکدیگر، حتی در یک دوره زمانی به‌طور موازی همزیستی نمایند، در حالی که هر کدام تفکر، فرهنگ و تعینات متفاوتی در سبک زندگی دارند. نمونه بارز این موضوع، همزیستی امپراتوری‌های ایران باستان و روم باستان در دوره‌های طولانی است که علی‌رغم تفاوت‌های مبنایی، در تقابل با یکدیگر نبوده‌اند و در جوار هم با دو نوع از تفکر و فرهنگ و سبک زندگی می‌زیسته‌اند (Copius, 1986: 150).

همچنین ممکن است رابطه امپراتوری‌های بزرگی که هر کدام نماینده یک فرهنگ و تمدن در تاریخ بوده‌اند نیز به درگیری و نبرد با یکدیگر بیانجامد، بدون اینکه الزاماً چنین مواجهه‌ای ناشی از تقابل مبنایی و هویتی آن‌ها باشد؛ چه بسا میل شخصی یک امپراطور به جهان‌گشایی، جنگ‌های بزرگی را بین دو تمدن ایجاد کند، در حالی که به هیچ عنوان بنیاد چنین درگیری، تقابل دو دیدگاه فکری و هویتی، به نحوی که نتوانند یکدیگر را تحمل کنند و نوعی همزیستی داشته باشند، نیست. نمونه چنین درگیری حمله اسکندر مقدونی به فرهنگ و تمدن ایرانی در دوره هخامنشیان است که بنابر مستندات تاریخی بیش از هر چیز به میل اسکندر به جهان‌گشایی بازمی‌گردد تا تعارض متقابل دو مبنای تمدنی که امکان همزیستی آن‌ها در یک زمان وجود نداشته باشد (Lamb, 2010: 56).

درباره تمدن سکولار غرب و تمدن اسلامی نوظهور باید گفت که نوعی تباین بنیادین بین آن‌ها وجود دارد که به ناگزیر سبب نوعی مواجهه فراگیر تاریخی می‌گردد. فرهنگ و تمدنی که بنیادی‌ترین اصل آن بر سوژکتیویته^۱ بنا شده است و داعیه محوریت و خودقانونگذاری^۲ انسان (Kant, 2002: 124) و جهانی شدن این ایده را دارد (Kant, 2024: 30)، امکان همزیستی با فرهنگ و تمدنی که ریشه آن بر توحید و تعالیم و حیانی انبیای الهی و قیام برای اقامه کلمه توحید و مقابله همه جانبه با کفر و شرک است را ندارد (Khomeini, 2006: 21)؛ چراکه خود قانون‌گذاری و تبعیت از شریعت الهی و همچنین اومانیزم و بندگی حضرت حق جل و علا، قابل جمع نیستند. (Davari Ardakani, 2008: 24)

بی‌تردید می‌توان روایتی غیرتمدنی از اسلام داشت که در پرتو آن، اسلام به یک نسبت فردی و باطنی و یک عقیده شخصی تقلیل یابد (Saroush, 2013: 136) و تمامی ابعاد و وجوه اجتماعی و تمدنی خود را از دست بدهد. در چنین شرایطی می‌توان از همراهی و همزیستی اسلام فردی و تجدید اجتماعی و تمدنی سخن گفت؛ چراکه امکان هضم چنین فردی، در مقیاس جمعی و تاریخی-تمدنی غربی وجود دارد و هیچ‌گونه تقابلی نیز ایجاد نمی‌شود. چنین انسانی افق تاریخی دینی خود را از دست می‌دهد و به اصطلاح بی تاریخ می‌شود (Fardid, 2007: 124). همچنین از منظر اجتماعی نیز

1 Subjectivity

منظور نسبت وجودی انسان در دوره مدرن است که در این نسبت، انسان محور هستی است و هر آنچه غیر از انسان در جهان فروبسته‌ی دنیوی وجود دارد، دایرمدار انسان است و ذیل تصرف او تعیین می‌یابد.

2 Autonomy

هویت اجتماعی خود را از دست می‌دهد و در حاشیه جامعه مدرن به بازسازی هویتی جدید برای خود می‌پردازد (Durkheim, 1984: 304). اما اگر بنا باشد که اسلام، در مقیاسی تاریخی - تمدنی مورد توجه قرار گیرد، امکان همزیستی اسلام تمدنی و تجدید تمدنی وجود ندارد (Nasr, 2010: 167). چراکه دو نسبت وجودی که اقتضای بسط اجتماعی و تمدنی متعارضی دارند، امکان پیوند با یکدیگر را از دست می‌دهند (Gunon, 2020: 212). یکی در راستای بسط منافع و ابعاد مادی و بهره‌گیری حداکثری از منابع دنیا و دیگری در جهت تکامل معنوی و بسط عبودیت الهی در ابعاد مختلف حیات انسانی (Mirbagheri, 2013: 78).

۳- مفهوم جنگ تمدنی

با توجه به مدل تبیینی فرهنگ و تمدن که در این پژوهش مبنای تحلیل قرار گرفت، می‌توان گفت که امکان مطرح کردن «جنگ تمدنی»، مگر در موارد خاصی وجود ندارد. جنگ تمدنی برخلاف آنچه در برخی اذهان مطرح شده است، به معنای وسعت میدان جغرافیایی نبرد بین دو کشور نیست، چراکه صرف درگیری در یک مقیاس وسیع جغرافیایی، حاکی از مواجهه فرهنگی - تمدنی بین دو یا چند کشور نیست. آنچه تمدنی بودن یک نبرد را تضمین می‌کند، مواجهه تمدن‌ها در سطوح و لایه‌های فرهنگی و تمدنی آنهاست، حتی اگر به حیث جغرافیایی، گستره درگیری محدود و فقط در سطح مرزهای همسایگی دو کشور باشد.

در یک جنگ تمدنی، طرفین نبرد، با مبانی فکری و ارزشی متقابل با یکدیگر مواجه می‌شوند و دیدگاه تمدنی یکدیگر را نمی‌پذیرند و جنگ، امتداد تقابل ارزش‌های فرهنگی، هویتی و تمدنی است. به همین دلیل در جنگ تمدنی، مواجهه، در گستره لایه‌های فرهنگ و تمدن محقق می‌گردد، نه الزاماً در گستره وسیع جغرافیایی. تمایزات و تقابل‌ها در سطوح مبانی فکری و ارزشی، علوم و دانش‌ها و جلوه‌های عینی و سبک زندگی جریان پیدا می‌کند؛ بنابراین اینکه جوامع یا کشورهایایی در معرض یک جنگ تمدنی قرار بگیرند، به مرزبندی هویتی و تمدنی آنها و نسبت متقابل این هویت‌ها ارتباط دارد.

مواجهه تمدنی، آنگاه که دو تمدن در تقابل با یکدیگر قرار گیرند در سطوح مختلفی تعین پیدا می‌کند، چراکه با عنایت به گستره وسیع فرهنگ و تمدن، از حیث در برگرفتن ابعاد مختلف حیات

انسانی و در سطوح مختلف نظری و عملی، مواجهه دو تمدن نیز در تمامی این سطوح و ابعاد جلوه گر می شود. از آنجا که در چنین وضعیتی، مبانی فکری و ارزشی تمدن ها در تقابل با یکدیگر قرار می گیرد، این تقابل به لایه های بعدی و بیرونی نیز امتداد پیدا می کند و بدین ترتیب تقابل تمدنی نمی تواند صرفاً معطوف به یک موضوع و ایده و ساختار و... باشد، بلکه چنین مقابله ای دو نوع از فرهنگ انسانی و نظام هنجاری و ارزشی، دو نوع نظام دانشی و علمی، دو نوع نظام اقتصادی و معیشتی و به طور کلی دو نوع سبک زندگی متفاوت را با یکدیگر مواجه می نماید و در تمامی این سطوح نیز نحوه مواجهه، متناسب با همان سطح محقق می شود؛ بنابراین می توان گفت که تقابل دو نظام تمدنی صرفاً در جنگ ظاهری و نظامی رخ نمی دهد، بلکه جنگ یکی از سطوح تقابل است که به مثابه نوک پیکان چنین مواجهه ای، نقطه اوج مقابله است؛ این در حالی است که بی تردید قبل از اینکه مواجهه تمدنی به این نقطه برسد، در سطوح و ابعاد دیگری به وقوع پیوسته است و از منظر بینشی و دانشی، جهت گیری متقابل به منصفه ظهور رسیده است و امتداد آن در عینی ترین لایه ها است که جنگ نظامی را رقم می زند.

می توان گفت که جنگ تمدنی، نقطه اوج و نوک پیکان تقابل تمدنی است که در صورت نظامی متعین می گردد و اگر یک مواجهه تمدنی همه جانبه در سطوح و لایه های مختلف بین دو تمدن با جهت گیری های متقابل شکل نگرفته باشد، امکان وقوع جنگ تمدنی نیز وجود نخواهد داشت، چرا که چنین مقابله همه جانبه ای است که در یک سیر اشتدادی، به نقطه جنگ می رسد و اگر در سطوح مختلف بینشی و دانشی و همچنین کنشگری های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و قضائی، تضادی به عینیت نرسد، جنگی در معنای تمدنی نیز به وقوع نخواهد پیوست. به همین دلیل ممکن است جنگ های مختلف، به دلایل گوناگونی بین کشورها و جوامع واقع شود و در عین حال به دلیل اینکه در امتداد یک مواجهه تمدنی همه جانبه نبوده است، ماهیتی تمدنی نیز پیدا نکند و تعارض منافع یا برخی از رویدادها و حوادث، جنگ هایی را ایجاد نمایند.

۴- انقلاب اسلامی و مواجهه تمدنی ایرانی - اسلامی با تمدن غرب

عمق راهبردی و چشم انداز تاریخی و بینش حاکم بر تحولات منتج به انقلاب اسلامی ایران، حتی در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب، به روشنی جهت‌گیری تمدنی این خیزش مردمی گسترده را نشان می‌داد. جریان محرک انقلاب و رهبری آن کاملاً بر سنت ایرانی-اسلامی استوار بود و در واقع ریشه‌های انقلاب از عمیق‌ترین لایه‌های وجودی و تاریخی ایرانیان سربرآورد. تحولات سال‌های نزدیک به انقلاب و اولین سال‌های پس از پیروزی، حکایت‌گر برکشیدن مطالبات رهبر انقلاب و انقلابیون و بدنه جامعه ایران از داعیه‌های متعارف انسان معاصر است. احیای حیات طیبه دینی و شکل‌گیری حکومتی که زمینه رشد و تکامل معنوی جامعه را در یک مقیاس کلان تأمین نماید و تکیه‌گاه اجرای شریعت اسلامی و نقطه رهایی انسانی از نیست‌انگاری حاکم بر جهان غربی باشد، هدفی نبود که در آن دوره زمانی برای هیچ یک از جنبش‌های اجتماعی در جهان موضوعیت و معنایی داشته باشد؛ تا جایی که مرور کوتاهی بر بسیاری از تحلیل‌ها و تفسیرهایی که در حوالی پیروزی انقلاب توسط اندیشمندان برجسته دنیا صورت گرفته است اثبات‌کننده ادعای مذکور است. به عنوان نمونه می‌توان به مصاحبه تاریخی و ماندگار مجله «لیبرالسیون فرانسه» با فیلسوف و اندیشمند برجسته اجتماعی معاصر، «میشل فوکو» اشاره نمود؛ آنگاه که نماینده مجله از ایشان با تعجب و تحیر، امکان تحقق یک انقلاب دینی را در عصر مدرن، مورد پرسش قرار می‌دهد، فوکو در پاسخ به آن، جهان بشری را جهانی بی‌روح تلقی می‌کند که اسلام، روح این جهان بی‌روح است (Foucault, 2008: 60-61).

نمونه بارز دیگری که در همین زمینه می‌توان بدان اشاره کرد استفاده فوق‌العاده جامعه شناس برجسته فرانسوی، ریمون آرون، از تعبیر «غلبه پیامبر بی‌سلاح» درباره رهبر کبیر انقلاب اسلامی است. از نظر آرون، انقلاب اسلامی اندیشه‌ای را که قدمت آن به زمان ماکیاولی می‌رسید زیر سوال برد و در این انقلاب، پیامبر بی‌سلاح بر همه سلاح‌هایی که تا چند روز قبل در خیابان‌های پایتخت رژه می‌رفتند غلبه کرد و سخن ماکیاولی که ادعا کرده بود پیامبران بی‌سلاح مرده و نابود می‌شوند را عمیقاً به چالش کشید. آرون مستند به انقلاب اسلامی، صراحتاً در برابر ماکیاولی استدلال کرد که پادشاهان مسلح نیز نابود می‌شوند (Aron, 2005: 25-27).

جالب توجه است که میشل فوکو، تجلی انضمامی و عینی آنچه حدود دویست سال قبل از این، هموطن وی یعنی ژان ژاک روسو، درباره مفهوم انتزاعی «اراده جمعی» ادعا کرده بود را تنها در انقلاب ایران مشاهده می‌کند. از نظر وی انقلاب اسلامی ماهیتی کاملاً مردمی و فراطبقاتی دارد (Foucault, 2000: 57- 62). فراطبقاتی بودن انقلاب اسلامی از طرف دیگر اندیشمندان برجسته اجتماعی نیز مورد تأکید قرار گرفته است. «جان فوران» برای تبیین وجهه مردمی و فراگیر انقلاب اسلامی، تعبیر «اتلاف چند طبقه‌ای» را مطرح می‌کند (Fouran, 2008: 537). این تعبیر از نظر برخی اندیشمندان معاصر ایران به هیچ عنوان به معنای اتحاد میان طبقات مختلف نیست، بلکه به معنای ماهیت فراگیر مردمی انقلاب اسلامی است (Kachouyan, 2012: 99).

یکی از برجسته‌ترین مشخصه‌های انقلاب اسلامی که نشانی اساسی از ارتقای آن از تاریخ و تمدن مدرن دارد، ایدئولوژیک نبودن این انقلاب است. فوکو صراحتاً از فقدان ایدئولوژی در انقلاب اسلامی سخن می‌گوید و تصریح می‌کند: «مذهب با تسلط شگفت انگیزش بر مردم و جایگاهی که همواره نسبت به قدرت سیاسی داشته است و با محتوای خود، آن را به مذهب مبارزه و ایثار و... بدل می‌کند، چه نقشی دارد؟ مذهب نه در نقش یک ایدئولوژی که به راستی واژگان و آئین و نمایشی بی‌زمان بوده است که می‌توان در درون آن نمایش تاریخی ملتی را جا داد که هستی‌شان را در مقابل هستی پادشاهشان قرار می‌دهند.» (Foucault, 2008: 56).

وگن ایدئولوژی‌ها را ادیان سکولار یا شریعت تجدیدی می‌داند و به عنوان محصول عقل سکولار و ویژه دوره تجدد نقد کرده و رد می‌نماید (Kachouyan, 2004A: 118). ایدئولوژی طرح عملی است که ریشه در عقلانیت خودبنیاد بشر دارد (Davari Ardakani, 2008: 128)؛ بنابراین ایدئولوژی‌ها ماهیتاً متعلق به دوره مدرن هستند؛ بنابراین برخلاف آنچه در ادبیات فارسی معاصر نسبتاً جا افتاده است، نباید هر نوع اندیشه سیاسی و اجتماعی یا هر نوع توجیه فلسفی و نظری اقتدار سیاسی را ایدئولوژی نامید. اندیشه‌های دینی از تمامی جهات با ایدئولوژی‌ها تضاد دارند (Kachouyan, 2004: 118- 122).

بنابراین می‌توان ادعا کرد که وجهه دینی و غیرایدئولوژیک انقلاب اسلامی اثبات می‌کند که انقلاب، جریانی تمدنی و تاریخی، خارج از مرزهای مدرنیته است که نه تنها بخشی از تاریخ تجدد به شمار نمی‌آید و به حیث تمدنی ذیل آن تعریف نمی‌شود، بلکه مطلع بسط تاریخ و تمدن جدیدی

است که مبتنی بر سنت‌های دینی و تاریخ انبیای الهی شکل گرفته است؛ این درحالی است که تمامی انقلاب‌های دوره مدرن، مبتنی بر ایدئولوژی‌های تمدن مدرن شکل گرفته‌اند، ایدئولوژی‌هایی که فقدان دین در جهان سکولار را پُر می‌کنند.

می‌توان گفت که ماهیت غیر تجدیدی انقلاب اسلامی ایران به گونه‌ای است که با وقوع آن، مواجهه‌ای تمدنی با تجدید آغاز می‌گردد؛ مواجهه‌ای که ساحت‌های مختلف حیات انسانی و سطوح مختلف فرهنگی تمدنی را دربرمی‌گیرد. به همین دلیل است که انقلاب اسلامی هیچ‌گاه در مناسبات متعارف سیاسی ابتدای انقلاب و درون مرزهای جغرافیایی ایران باقی نماند و از همان ابتدا چشم‌اندازی جهانی برای خود تصویر نمود. نقد بنیادین و عبور از ساختارهای تمدنی مدرن و تقابل با ریشه‌های سکولار و اومانیستی تجدید که تلاش می‌کنند دین و شریعت را از ساحت حیات اجتماعی و مدیریت جامعه انسانی حذف نمایند، به عنوان یکی از اساسی‌ترین جهت‌گیری‌های انقلاب مورد توجه قرار گرفت تا جایی که در مدت کوتاهی پس از پیروزی انقلاب، ضرورت تحول بنیادین در زمینه‌های فکری و فرهنگی در راستای تکمیل و تکامل انقلاب سیاسی و اجتماعی ۱۳۵۷، موسوم به انقلاب فرهنگی مطرح گردید و بستر اصلی آن دانشگاه‌ها و مراکز علمی و فرهنگی کشور تعریف شد (Sharfzadeh Bardar, 2006: 31).

در کنار انقلاب فرهنگی، موضوع ساختار اقتصادی و معیشتی جامعه اسلامی و ضرورت بازسازی نهادها و ساختارهای اقتصادی با رویکرد اسلامی و ضرورت تحول اساسی در نظام پولی، مالی و بانکی مبتنی بر جهت‌گیری بومی و اسلامی به طور فراگیری مطرح شد (Darakhshan, 2008: 14). در کنار موارد مذکور، از بدو تأسیس نظام حقوقی و سیاسی بعد از انقلاب، شکل‌گیری یک نظام سیاسی و حکومتی مبتنی بر مبادی و مبانی اسلامی موضوعیت پیدا کرد و به همین دلیل تدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، در سایه چنین تحول خواهی ریشه‌ای تحقق پیدا کرد. (Shaabani, 2025: 16).

در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، انقلاب اسلامی با مواضع صریح ظلم ستیزانه‌ای که علیه مستکبرین و در دفاع از ملت‌های مظلوم اتخاذ کرد و حتی پشتیبانی از مستضعفین را به طور رسمی در بند شانزدهم از اصل سوم قانون اساسی، با عبارت «حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان»، بخشی از وظایف اصلی و حتمی دولت جمهوری اسلامی ایران تعیین نمود. تعبیر «بی‌دریغ» در اصل سوم،

به‌خوبی جهت‌گیری تمدنی متفاوت انقلاب اسلامی در برابر آنچه در منطق سیاست خارجه در بستر تمدن غربی تعریف شده است را نشان می‌دهد. اصل یکصد و پنجاه و دوم قانون اساسی با صراحت «دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر» را یکی از محورهای اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تعریف می‌نماید. همچنین در اصل یکصد و پنجاه و چهارم قانون اساسی یکی دیگر از جهت‌گیری‌های تمدنی خود را برخلاف آنچه در تمدن غربی حاکم است این‌گونه بیان می‌کند: «جمهوری اسلامی ایران سعادت انسان در کل جامعه بشری را آرمان خود می‌داند و استقلال و آزادی و حکومت حق و عدل را حق همه مردم جهان می‌شناسد؛ بنابراین در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند.»

انقلاب اسلامی از بدو امر، رویکردی انتقادی به نظم استثمارگرایی بین‌المللی و سوگیری سازمان‌های بین‌المللی به نفع قدرت‌های بزرگ به‌ویژه آمریکا را در پیش گرفت. رهبر انقلاب مقابله با سلطه‌گری آمریکا را در جریان تسخیر لانه جاسوسی با عنوان «انقلاب دوم» مطرح نمود و به‌طور واضح نشان داد که انقلاب اسلامی ایران صرفاً سر در گریبان مسائل داخلی خود ندارد؛ بلکه در سطح جهانی نیز مدعی طرحی عادلانه و انسانی است و هژمونی و برتری طلبی برخی از کشورها را مانع از برقراری عدالت نسبی در جهان قلمداد می‌کند (Shah Ali, 2006: 244). حمایت همه جانبه از ملت مظلوم فلسطین با رویکردی انسانی و عدالت خواهانه، منطق متعارف و منفعت طلبانه روابط بین‌الملل را به چالش کشید و اثبات کرد که آنچه در اصل یکصد و پنجاه و چهارم از قانون اساسی آمده بود را صرفاً در مقام ادعا طرح نمی‌کند، بلکه در عمل نیز به‌طور جدی بدان پایبند است.

با عنایت به آنچه در این بخش بیان گردید، پرواضح است که جهت‌گیری‌های انقلاب اسلامی در مرزهای تعریف شده تمدن غربی قرار نمی‌گیرد، بلکه برعکس، نقطه مقابل رویکرد سکولار، منفعت‌گرایانه و ایدئولوژیک غربی است. انقلاب اسلامی، نظام سلطه نهادینه شده بعد از جنگ جهانی دوم در جهان را در ابعاد مختلف به باد انتقاد می‌گیرد و از همان دوره تولد خود مقابله‌ای همه جانبه با سطوح مختلف تمدنی غرب آغاز می‌نماید و دقیقاً به همین دلیل است که از آغاز انقلاب تاکنون هیچ‌گاه همسویی در مواضع انقلاب اسلامی با قدرت‌های سلطه‌گر در هیچ موضوعی وجود نداشته است. این تعارض را نباید با منطق سیاست خارجی و روابط بین‌الملل که خود دانش‌هایی در

متن اندیشه سکولار غربی هستند تحلیل نمود؛ بلکه این مقابله را باید حکایت‌گر جهت‌گیری تمدنی متفاوت انقلاب در سطح جهانی قلمداد نمود و حتی برای تحلیل آن نیز نباید به ادبیات تخصصی علوم سیاسی سکولار روی آورد. چنین جلوه‌های تمدنی در مقام تحلیل، نیازمند دانش‌هایی هستند که در پرتو مبانی و مبادی فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی تأسیس و توسعه یافته باشد؛ در این زمینه‌گذار از علم سیاست سکولار و تکیه بر دانش حکمرانی اسلامی در راستای تحلیل کنشگری انقلابی ایران در سطح بین‌المللی ضروری است (Mousavi Asl, 2025: 57- 58). معادلات و نظریه‌های حکمرانی در پرتو بینش تمدنی ایرانی-اسلامی با آنچه در نظریه‌های سیاسی مدرن مطرح می‌گردد، تفاوت مبنایی دارد و نمی‌تواند به‌طور یکسانی به تبیین و تحلیل واقعیت‌ها و ارزش‌های سیاسی داخلی و خارجی بپردازد.

۵- ماهیت تمدنی جنگ رمضان

مواجهه تمدنی انقلاب اسلامی با تمدن سکولار غرب، بعد از انقلاب نیز در عرصه‌های گوناگون تداوم یافت و به‌ویژه در قالب یک نبرد تمام عیار اقتصادی ظهور و بروز بیشتری داشت تا اینکه به ویژه در دو دهه اخیر با شدت یافتن تحریم‌های ظالمانه و غیرانسانی آمریکا و متحدانش توسعه یافت. این تحریم‌ها در سال‌های اخیر آنچنان بی‌رحمانه و ضد انسانی تحقق یافتند که از نظر برخی از پژوهشگران حقوق بین‌الملل کیفری، مصداق بارز جنایت علیه بشریت بودند (Zakir Hossein, 1991: 575).

در کنار فشار اقتصادی به ایران، عرصه رسانه‌ای نیز در این تقابل تمدنی به یک کارزار پیچیده تبدیل شد، چراکه راه‌اندازی، مدیریت و پشتیبانی از برخی شبکه‌های رسانه‌ای که از یک طرف در راستای ترویج فرهنگ فساد و فحشا و از بین بردن بنیان خانواده و فرهنگ و سبک زندگی ایرانی-اسلامی و همچنین تبلیغ و توسعه فرهنگ دنیاطلبانه و منفعت‌گرایانه غربی تلاش کردند و از طرف دیگر نقش مدیریت جریان برانداز نظام جمهوری اسلامی را به نحو فعالانه‌ای ایفا نمودند، همگی جلوه‌ای از هجمه فرهنگی و تمدنی غرب به مرزهای هویتی، فرهنگی و تمدنی ایرانی-اسلامی بود و بی‌تردید صحنه مواجهه را از صرف یک رقابت سیاسی متعارف فراتر برد و به سایر عرصه‌های تمدنی بسط داد. در نقطه مقابل، حرکت تمدنی انقلاب اسلامی، به دلیل مبانی فکری و ارزشی که در هسته اصلی لایه‌های تمدن ایرانی-اسلامی قرار می‌گیرد (شکل - ۳)، نزدیک به نیم‌قرن در راستای

بسط جهانی اندیشه اسلامی و صدور پیام تمدنی انقلاب به اقصی نقاط عالم کوشید و نه تنها منطقه پیرامونی خود را در توسعه اندیشه و انگیزه مقاومت در برابر صهیونیسم جهانی کاملاً متأثر ساخت، بلکه ندای آزادی از یوغ استعمار و استکبار و استثمار را در مقیاس جهانی به گوش همه آزادگان جهان رسانید.

در میانه تقابل تمدنی اسلام و غرب که در دوره متأخر شدیدتر شده است، نظم جهانی نیز دچار تحولاتی شده است و برخی قدرت‌های جهان مثل چین نیز به‌ویژه در برابر آمریکا توسعه پرشتابی داشته‌اند و به‌مثابه رقیبی سیاسی و اقتصادی برای هژمونی غربی مطرح هستند، اما باید دقت نمود که به هیچ عنوان، صرف توسعه قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی یک کشور نمی‌تواند اثبات‌کننده مواجهه تمدنی آن با تمدن غربی باشد. کشور چین در دوره مدرن، تحت تأثیر تمدن غرب دچار دگرگونی اساسی شد و نهایتاً در دوره معاصر رسماً حاکمیت کمونیسم را پذیرفت و بدین صورت سنت و هویت چینی را ذیل یکی از ایدئولوژی‌های اصلی سکولار غربی، بازسازی نمود و در دوره فعلی داعیه‌دار یک فرهنگ و تمدن مستقل از مدرنیته نیست. هرچند که از نظر اقتصادی و سیاسی رقیبی جدی برای آمریکا و اروپا تلقی می‌شود، اما هیچ‌گاه از مرزهای تمدنی مدرنیته فراتر نرفته است و ادعایی نیز در این زمینه ندارد؛ بنابراین می‌توان گفت که مواجهه قدرت‌هایی چون چین و روسیه با آمریکا، به هیچ عنوان یک مواجهه تمدنی نیست، چراکه ایشان متعرض مرزهای هویتی و تمدنی غرب نیستند و بلکه خود را بخشی از هویت تمدن مدرن در مقیاس جهانی می‌دانند و رقابت آن‌ها با آمریکا یک رقابت درون تمدنی است. تنها هویت و سنت ایرانی-اسلامی است که انقلاب اسلامی را فراتر از یک انقلاب سیاسی در سطح جهانی مطرح کرد و مبتنی بر مبانی و ارزش‌های ایرانی-اسلامی به دنبال توسعه تمدنی مستقل و مقابله با فرهنگ و تمدن غربی بود و اساساً امکان هضم شدن در مدرنیته را با تحفظ بر مبانی و اصول فرهنگی و تمدنی خود ندارد.

هیچ‌گاه انقلاب اسلامی صرف قدرت سیاسی و اقتصادی را به‌عنوان هدفی مستقل از شکل‌گیری فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی و ارائه الگویی تکامل یافته و انسانی از حیات بشر، غایت خود قرار نداد؛ و اگر بنابر چنین امری داشت، منطق قدرت‌طلبی سیاسی و اقتصادی در جهان مدرن، اقتضائاتی چون سکوت در برابر ظلم به ملت‌های مظلوم، همراه شدن با سایر قدرت‌های جهانی، رها کردن ارزش‌های ایرانی و اسلامی چون عدالت‌خواهی و اخلاق‌مداری و... داشت که هیچ‌گاه به‌سوی چنین

اقتضائاتی تمایل پیدا نکرد، بلکه هزینه داد و زیر بار آنچه مخالف مبانی فکری و اخلاقی‌اش بود نرفت. الگوی رفتاری انقلاب اسلامی در حدود نیم‌قرن، برای همه افراد داخلی و خارجی که به‌جز منطق سکولار و منفعت طلبانه مدرن، منطقی برای تحلیل و تبیین وقایع ندارند، مورد تحیر و تعجب بوده است (Kachouyan, 2004b: 43).

جنگ رمضان در شرایطی به وقوع پیوست که مواجهه تمدنی ایران و غرب به اوج خود رسیده بود. آمریکا به عنوان ابرقدرتی که پس از جنگ جهانی دوم و به‌ویژه بعد از فروپاشی شوروی، خود را قدرت بلامنازع و بی‌رقیب جهان تلقی می‌کرد و همواره خود را مسئول دفاع از حریم هویتی و تمدنی غرب قلمداد می‌نمود، پس از چند دهه کشاکش فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، علمی، فناوریانه و نظامی با ایران، نهایتاً به نوک پیکان تقابل با ایران رسید و به تجاوز نظامی به ایران دست زد؛ و این در حالی بود که ویرترین نمایشی و فریکارانه لیبرالیسم، دموکراسی و دفاع از حقوق بشر که همواره در سطح بین‌المللی با ابزار رسانه‌ای فراگیر خود بدان متوسل می‌شد، پس از شکل‌دهی و حمایت‌های مکرر از تروریسم منطقه‌ای و جهانی و همچنین پشتیبانی همه‌جانبه از رژیم غاصب صهیونیستی، به‌ویژه پس از ۷ اکتبر ۲۰۰۳ به نحو اساسی فرو ریخته بود و آن وجاهت ظاهری چند دهه قبل را کاملاً از دست داده بود.

جنگ رمضان، رویدادی خلق الساعه و غیرقابل پیش‌بینی نبود. در امتداد همه معارضه جویی‌های استکباری که در موضوعات و سطوح مختلف، بعد از انقلاب کبیر اسلامی، از طرف آمریکا، رژیم غاصب صهیونیستی و متحدان آن‌ها علیه ایران صورت گرفت و منطق آن را می‌توان در تعارض بنیادین و تمدنی بین ایران و غرب در ابعاد و لایه‌های مختلف پیدا کرد، جنگ رمضان نیز سطحی از همین تعارض تمدنی است. این تقابل را باید مبتنی بر لایه‌های تمدنی فرهنگ و تمدن سکولار غرب و فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی تحلیل نمود و تجاوز آمریکا و رژیم صهیونیستی، صرفاً تجاوز کشوری به کشور دیگر نیست، بلکه تجاوز تمدنی رو به زوال است که ظهور تمدنی جدید را نظاره‌گر است؛ تمدنی که توسعه آن ضرورتاً به محدودیت و نهایتاً زوال تمدنی غرب می‌انجامد. از همین رو پس از حدود نیم قرن تلاش بی‌وقفه و عدم توفیق در جلوگیری از پیشرفت آن در منطقه و جهان، به‌طور واضح به جنگ نظامی با آن روی آورده است و در چنین موقعی ناگزیر شده است که در عمل آشکارا، در راستای نقض همه ادعاهای حقوق بشری و آزادی خواهانه خود گام بردارد.

بنابراین می‌توان گفت که جنگ رمضان یک رویداد واحد در نقطه‌ای از زمان نیست، بلکه واقعه‌ای است که در یک فرآیند چند ده ساله به وقوع پیوسته است و تقابل را از سطوح اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، علمی و... به سطح نظامی رسانده است و نتیجه آن نیز پیامدی تاریخی و تمدنی خواهد داشت. عمق مواجهه ایران و غرب، معطوف به عمیق‌ترین لایه‌های حیات انسانی است. فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی برای تحقق آرمان‌ها و سنت‌های الهی و اشراقی در مقیاس جهانی می‌کوشد و اراده‌هایی در این کوشش نقش ایفا می‌کنند که غایتی جز تعین صورت معنوی و تکاملی از حیات بشر در پرتو ولایت الهیه ندارند. از طرف دیگر فرهنگ و تمدن غرب، برای تحقق آرمان‌های ایدئولوژیک و سکولاری می‌کوشد که از دوره روشنگری برای انسان تعریف نمود و علی‌رغم رسیدن به دوره بحران و وضع نیهیلیستی، کماکان مصمم است که اراده معطوف به قدرت را به‌عنوان آخرین صورت از وجود انسانی در زمین محقق سازد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

جنگ رمضان که با تجاوز آشکار آمریکا و رژیم غاصب صهیونیستی به ایران و شهادت رهبر انقلاب آغاز گردید، به هیچ عنوان جنگی در درون مرزهای تمدنی مدرن نیست و از این جهت رویدادی منحصر به فرد در بین همه جنگ‌های دوره مدرن است. جنگ‌های معاصر، حتی آن‌ها که وصف جهانی یافتند، از منظر تمدنی، صرفاً تقابل‌های ایدئولوژیکی هستند که در درون مدرنیته رخ داده‌اند و به هیچ عنوان از مرزهای فرهنگ و تمدنی غربی فراتر نمی‌روند؛ هر چند گستره وسیع جغرافیایی آن‌ها و عرض عریض درگیری بین کشورهای مختلف، موجب شد که جنگ‌های جهانی نام بگیرند؛ در حالی که این تعبیر اثبات‌کننده تمدنی بودن جنگ‌های جهانی نیست.

در این مقاله، اثبات تمدنی بودن جنگ رمضان بدین نحو انجام شده است که اولاً به مواجهه ایران اسلامی و فرهنگ سکولار غربی پرداخته شده است که مقیاسی تمدنی دارد و از انقلاب اسلامی ایران آغاز شده است؛ ثانیاً این نکته مورد تحلیل قرار گرفته است که تحقق جنگ رمضان، در امتداد تاریخی و انضمامی این مواجهه تمدنی است؛ بنابراین در نهایت این نتیجه استنتاج شده است که جنگ رمضان ماهیتاً یک جنگ تمدنی است که مرزهای طرفین آن مرزهایی هویتی و

تمدنی است و دو طرف در یک تمدن قرار نمی‌گیرند، بلکه هر یک محور تمدنی مستقل هستند که با تمدن معارض خود در تقابل قرار گرفته است.

جنگ رمضان، نه به دلیل گستره منطقه‌ای آن و تعدد کشورهای جبهه مقابل ایران که شامل آمریکا، رژیم صهیونیستی و متحدین آن‌ها در حاشیه خلیج فارس می‌شدند، بلکه به این دلیل تمدنی است که در متن فرآیندی تاریخی رخ داده است که مواجهه همه جانبه فرهنگ و تمدن غربی و فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی را رقم می‌زند؛ مواجهه‌ای که به دلیل مبانی فکری و ارزشی متعارض این دو تمدن، سطوح و لایه‌های مختلف آن‌ها را به نوعی تقابل همه جانبه سوق داده است. این مواجهه با انقلاب اسلامی ایران، به عنوان مطلع جهت‌گیری تمدنی تفکر و فرهنگ ایرانی-اسلامی آغاز گردید و در ابعاد فرهنگی، علمی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و فناورانه تعین پیدا کرد و نهایتاً در جنگ رمضان به تقابلی نظامی انجامید.

بی تردید نمی‌توان گفت که این جنگ نقطه پایان این مواجهه تمدنی است، اما می‌توان ادعا کرد که چنین مواجهه ذوابعاد و تاریخی، ماهیتی تمدنی به این جنگ می‌دهد. مقاومت حماسی و دفاع مقدس در جنگ رمضان که امتداد انقلاب اسلامی است، داعیه‌ای فراتر از ایدئولوژی‌های سکولار جهان مدرن دارد و نماینده هیچ ایدئولوژی مدرنی نیست. اتفاقاً این جنگ ماهیتی کاملاً غیرایدئولوژیک دارد و بنیاد ایدئولوژی را به چالش می‌کشد؛ چراکه ایدئولوژی ماهیتی سکولار دارد و دفاع و مقاومت ایرانی در جنگ رمضان، ماهیتی دینی، اشرافی و الهی پیدا می‌کند و اساساً با ایدئولوژی سر‌ناسازگاری دارد. فرهنگ و تمدن ایرانی-اسلامی خاستگاهی الهی و عرفانی دارد و به کمال معنوی و اشرافی انسان معطوف است و به تعبیر «هانری کرین»، به «ارض ملکوت» نظر دارد و به همین دلیل نمی‌تواند با هیچ یک از ایدئولوژی‌های جهان مدرن پیوند بخورد. جنگ رمضان «نیپلیسم» را به مثابه آخرین منزل وجودی جهان غرب به چالش می‌کشد و نویدگر پایان مسخ شدگی انسان معاصر است.

جنگ رمضان را باید در پرتو لایه‌های چهارگانه مبانی و ارزش‌ها، علوم و دانش‌ها، فناوری و ابعاد عینی و کاربردی و نهایتاً سبک زندگی تبیین و تحلیل نمود. مواجهه تمدنی ایران با غرب، در سراسر این لایه‌های تمدنی ظهور و بروز دارد، چراکه اساساً مبانی فکری و ریشه‌های شناختی و ارزشی این دو تمدن با یکدیگر تقابل دارند و این تقابل به همه لایه‌های تمدنی مذکور سرایت

می‌کند و حتی در جنگ رمضان به تقابلی نظامی می‌انجامد و به این دلیل جنگ رمضان ماهیتی تمدنی پیدا می‌کند که در چنین نظامی از لایه‌های تمدنی و در فرآیند مواجهه دو تمدن تحقق می‌یابد. به تعبیر دیگر، تعین انضمامی جنگ رمضان، در امتداد تاریخی مواجهه تمدن ایرانی-اسلامی و تمدن سکولار غرب است که به‌طور مشخص از انقلاب اسلامی ایران آغاز شده است. به تعبیر دیگر ماهیت ذاتی این دو تمدن نوعی تقابل را ایجاد می‌نماید که در لایه‌های تمدنی به وقوع می‌پیوندد و آشکارترین این مواجهه نیز در قالب جنگ رخ می‌دهد. همین نکته اثبات‌کننده ماهیت تمدنی جنگ رمضان است.

Referenc

- Aron, Raymond (2005), The Unarmed Prophet, translated by Mohammad Bagher Khorramshad, Center for the Study of Iran and Islam Publications. **[In Persian]**
- Burckhardt, Jacob (2009), Renaissance Culture in Italy, translated by Mohammad Hassan Lotfi, Tarh Nou Publications, 2nd edition. **[In Persian]**
- Cassirer, Ernest (2016), The Philosophy of Enlightenment, translated by Yadollah Moqen, Niloufar Publishing House, fourth edition. **[In Persian]**
- Chomsky, Noam (2008), Old and New World Orders, translated by Mahbod Iranian-Talab, 3rd edition, Etelaat Publications. **[In Persian]**
- Copius, Peru (1986), The Wars of Iran and Rome, translated by Mohammad Saeedi, Scientific and Cultural Publications, third edition. **[In Persian]**
- Darakhshan, Masoud (2008), Economic Systems, Fajr Velayat Cultural Institute Publications, 2nd Edition. **[In Persian]**
- Davari Ardakani, Reza (1995), What is Philosophy? Humanities and Cultural Studies Research Institute Publications, 2nd Edition. **[In Persian]**
- Davari Ardakani, Reza (2008), The Islamic Revolution and the Current State of the World, Mehrnyusha Publications, 1st edition. **[In Persian]**
- Durkheim, Emil. (1984) The Division of Labour in Society, translated by Halls, W.D. Macmillan Press
- Fardid, Ahmad Reza (2007), Fardidi's Vocabulary, with the Effort of Seyyed Musa Dibaj, Alam Publications, first edition. **[In Persian]**
- Foucault, Michel (2000), What Do Iranians Dream, translated by Hossein Masoumi Hamedani, Hermes Publications, first edition. **[In Persian]**
- Foucault, Michel (2008), Iran, the Soul of a Soulless World, translated by Niko Sarkhosh and Afshin Jahandideh, Ney Publications, first edition. **[In Persian]**
- Fouran, Jan (2008), Fragile Resistance; History of Social Developments in Iran, translated by Ahmad Tadian, Rasa Publications, first edition. **[In Persian]**
- Gunon, Rene (2010), The Crisis of the Modern World, translated by Hassan Azizi, Hekmat Publications, sixth edition. **[In Persian]**
- Kachouyan, Hossein (2012), The Islamic Revolution of Iran and the Opening of History, Surah Mehr Publishing House, first edition. **[In Persian]**
- Kachouyan, Hossein, (2004), Exploring the Mysterious Nature of Iran, Bostan Kebat Publishing House, first edition. **[In Persian]**
- Kachouyan, Hossein, (2004), Modernity from Another Perspective, Islamic Propaganda Organization Publishing House, first edition. **[In Persian]**
- Kalantari, Ebrahim (2011), The Islamic Revolution is the Mother of Revolutions in the Islamic World, Kayhan Farhangi, serial 302-303 (February and March). **[In Persian]**
- Kant, Immanuel (2002) Critique of Practical Reason. Translated by Pluhar W. S, Hackett publishing company
- Kant, Immanuel (2024) Idea for a Universal History with a Cosmopolitan Purpose, Translated by Paul Fallmann, Ship of Theseus Press
- Khomeini, Ruhollah (2006), Imam's Journal, Volumes 1 and 11, Publications of the Institute for the Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works (RA), 1st edition. **[In Persian]**
- Lamb, Harold (2010), Step by Step with Alexander in Iran, translated by Zabihullah Mansouri, Tau Publications, first edition. **[In Persian]**
- Mirbagheri, Seyyed Mohammad Mehdi (2013), Understanding the West, New Civilization Publications, first edition. **[In Persian]**

- Modadpour, Mohammad (2007), The Path of Contemporary Thought, Volume 3, Soura Mehr Publications, second edition. [DOR: 20.1001.1.29808901.1404.4.14.2.6](#) [In Persian]
- Nasr, Seyyed Hossein (2010), Faith and Modernity, translated by Marzieh Soleimani, Alam Publications, first edition. [In Persian]
- Parsania, Hamid (1997), Peymaneh Hadith, Publications of the Supreme Leader's Representative Institution in the University, 1st edition. [In Persian]
- Parsania, Hamid (1997), Science and Philosophy, Publications of the Research Institute for Islamic Culture and Thought, 7th edition. [In Persian]
- Saroush, Abdolkarim (2013), Love Gambler, Sirat Publishing, 21st Edition. [In Persian]
- Shaabani, Qasem (2025), Basic Rights and the Structure of the Government of the Islamic Republic of Iran, Etelaat Publishing, 65th Edition. [In Persian]
- Shafiei Sarvestani, Esmail (2013), Waiting Strategy, Mouud Asr Publishing (A.D.), Edition 9th
- Shah Ali, Ahmadrza (2006), The Second Revolution and Its Effects and Consequences, Islamic Revolution Documents Center Publishing, First Edition. [In Persian]
- Sharfzadeh Bardar, Mohammad (2006), Cultural Revolution in Iranian Universities, Imam Khomeini and Islamic Revolution Research Institute Publishing, First Edition. [In Persian]
- Zahedani, Seyyed Saeed, Mohsen Jajermizadeh and Seyyed Mohammadreza Taghavi (2013), Culture as a Media Between Will and Collective Action (Comparative Study of Islamic and Secular Culture), Quarterly Journal of Interdisciplinary Studies in Media and Culture, Year 3, Fall and Winter 2013, Issue 2, pp. 55-76. [In Persian]
- Zakir Hossein, Mohammad Hadi (1991), Pursuing Economic Sanctions as a Crime Against Humanity, Quarterly Journal of Public Law Studies, Volume 51, Issue 2, Summer 1991: 575-594. [In Persian]

